

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع : تقیید اطلاق / تقیید متصل و اقسام آن

در تقیید بحث از خود مقید نیست بلکه بحث از این است که کجا تقیید انجام میگیرد و کجا انجام نمی گیرد و در کجا مطلق ، بر مقید حمل می شود و تقیید ثابت میشود و این از شئون و ذیول بحث تعارض بین ادله است و این که : دلیلی که مطلق است در کجا بر دلیل مقید حمل می شود و انحاء تقییدات چگونه است و این جا هم مثل بحث تخصیص عام ، گاهی تقیید مطلق در دلیل متصل و گاهی در دلیل منفصل می آید یعنی گاهی مقید به مطلق متصل است که اطلاق را از بین می برد و گاهی منفصل از آن است و دلیل مطلق مستقلا بیان شده است و در دلیل دیگری تقیید آمده است ؛ لذا در هر دو مقام بحث می شود .

۱- تقیید به متصل : برای آن اقسامی ذکر کرده اند که همه یک نوع نیستند گرچه در نتیجه موجب از بین رفتن اطلاق هستند ولی کیفیت از بین رفتن اطلاق فرق می کند .

شهید صدر رحمته الله^۱ در این جا برای تقیید متصل چهار قسم را ذکر می کند و نکات هر قسم را بیان می نماید و میتوان قسم چهارمی را

^۱ بحوث فی علم الاصول ؛ ج ۳، ص ۴۳۸

که ایشان بیان می کند به دو شق تقسیم کرد که نهایتاً پنج قسم می شود.

قسم اول : تقييد به نحو توصيف با استثناء باشد مثل **(اكرم العالم العادل أو غير الفاسق)** یعنی همان حکمی که در جمله مطلق است مقید ذکر شود که این نوع اجلی و اصرح موارد تقييد است و اطلاق ، در این جا حتی تصوراً و در مرحله مدلول استعمالی هم شکل نمی گیرد چون از ابتداء تصور مقید به ذهن می آید و هم مدلول استعمالی و هم مدلول تصویری در این موارد از ابتدا مقید است و اطلاق حتی تصوراً و استعمالاً هم منعقد نمی شود و این قسم از تقييد و عموم اطلاق هیچ نکته اضافی یا مصادره و قاعده ای را نمی خواهد تا این که بگویم مطلق مراد نیست و این روشن است .

قسم دوم : تقييد در جمله مستقل باشد و مطلق و مقید هر دو به نحو جمله مستقلة هستند لکن تقييد ناظر به مطلق است و به لسان تقييد و تحديد و تفسير است مثل این که بفرماید **(أعتق رقبة)** و در جمله دوم هم می فرماید : **(فلتكن مومنة)** که لسانش بیان مراد از مطلق است و این که این مطلقی که گفتیم چنین قیدی را داراست و در اینجا شخص متکلم قرینه شخصی و تفسیری بر تقييد آورده است این جا هم گرچه مطلق تصوراً افاده شده است و استعمالاً هم در مطلق استعمال شده است نه در مقید تا مجاز باشد و لکن جمله دوم مدلول تصدیقی از مطلق را صریحاً و مشخصاً معین می کند که منظور رقبه غیر کافره است

که حقیقت این تقييد نوعی حکومت است که قرينه و تفسير شخصی خود متکلم است و روشن است که می خواهد تقييد و تحديد کند و شرطيت يا مانعيت را بيان کند و این جا هم نیازی به مصادره اضافه نیست . این هم از موارد جلی تقييد است که خود متکلم می گوید مقصود من از **(أعتق رقبة)** این است که **(فلتكن مومنة لا كافرة)**

قسم سوم : مقيد جمله مستقل است و به لسان تقييد و تفسير نیست بلکه بلسان نهی و نفی است و حکمی است که با آن حکم مطلق قابل جمع نیست مثلاً **(أعتق رقبة و لا تعتق رقبة كافرة)** در اینجا مقيد نمی گوید می خواهم آن را قيد بزنم ولی حکمی که نقيض حکم اول است می آورد .

در اینجا اگر جمله دوم -که در قالب نفی و نهی است- ظهور پیدا کند در ارشاديت به جزئيت يا مانعيت عرفاً ، این که بازگشت به قسم سابق است مثل اوامر ارشاد به جزئيت يا مانعيت ، یعنی می خواهد بگوید در عتق رقبة ، کفر مانع است نه این که عتق رقبة کافره حرام تکلیفی باشد و این هم ملحق به قسم دوم می شود و چنانچه احتمال ارشاديت نبود به نحوی که ظهور در ارشاديت نداشت و لیکن محتمل بود و ظهور در تکلیفی بودن هم نداشت اجمال می شود و ظهور مطلق از باب اجمال الکلام بما يصلح للقرينه از بین می رود و اگر اجمال نبود و در نهی تکلیفی ظهور داشت در این جا باید نهی در جمله دوم را بررسی کرد و باید دید که امر شمولی است یا بدلی؟ که اگر امر شمولی بود

مثل (اکرم کل العالم) و (یحرم اکرام العالم الفاسق) قهراً در این جا تقیید استفاده می شود چون اجتماع امر و نهی در یک فرد معقول نیست و موجب تقیید و جوب إکرام العالم به غیر فاسق می شود و اینجا امتناع اجتماع و تناقض بین این دو حکم بدیهی و بین است و لذا در این گونه موارد مقید قرینه بر تقیید خواهد بود و باز آن قرینیت درست می شود ولی از باب تفسیر و قرینیت شخصی و تقیید نیست بلکه از باب قرینیت نوعی است و عرف دلیل نهی را مخصص و مقید قرار می دهد چون موضوعش اخص است .

اما اگر امر ما بدلی بود مثلاً فرمود : (أعتق رقبة و یحرم عتق رقبة کافرة) این فرض مبتنی است بر قول به امکان یا جواز اجتماع امر و نهی که اگر کسی درجائی که امر به جامع بدلی و نهی از حصه شده باشد مثل (صلّ) و (ولا تصلّ فی الحمام) و عقلاً قائل به جواز باشد این جا هم قائل به عدم تنافی می شود و تقیید ثابت نمی شود .

اما اگر قائل به امتناع شدیم باز هم موجب عدم اطلاق میشود ولی این که آیا در حد تقیید منفصل است و یا متصل که رافع ظهور اطلاقی می شود و قرینه متصله بر تخصیص و تقیید می گردد مبنی است بر این که ببینیم آیا امتناع مذکور بر هانی است و عرف آن را نمی فهمد یا می فهمد که اگر برهانی باشد در حد مقید منفصل می شود یعنی اطلاق ذاتاً و ظهوراً منعقد می شود ولی چون برهان اقامه شده براین که قابل جمع نیستند و مقید صلاحیت برای قرینیت دارد این مثل مقید منفصل می شود و ظهور

اطلاق را از بین نمی برد بلکه حجیتش را از بین می برد چون این
اخص است و اخص مقدم می شود و اما اگر امتناع عرفی و
بدیهی باشد در حکم مقید متصل است که ظهور اطلاق را از بین
می برد .

قسم چهارم : مقید جمله مستقلی است ولی حکمش همان
حکم مطلق است که روی مقید رفته یعنی یک سنخ حکم است ؛
هر دو امر هستند مثل (**أعتق رقبة مومنة و أعتق رقبة**) این قسم
به دوشق تقسیم می شود چون دو امر ، گاهی بدلی هستند
مثل همین مثال فوق و گاهی شمولی هستند مثل (**أكرم العالم و**
أكرم العالم الفقيه) در امر بدلی اگر علم به وحدت و یا تعدد حکم
داشتیم یعنی یک حکم بیشتر نباشد و شارع دو حکم نداده است
و یا دو حکم مستقل یکی به مطلق و دیگری هم به مقید داده
است اگر تعدد یا وحدت امر را احراز کردیم حکم روشن است که
اگر تعدد را احراز کردیم تعارضی در کار نیست و در بحث اجزاء امر
اضطراری یکی از تصویرات همین بود که دو امر معقول است یکی
امر به جامع و دیگری هم امر به خصوص حصه ای از آن جامع که
گفتیم شارع می تواند دو حکم این چنینی داشته باشد و دو
غرض دارد یکی در عتق رقبة مومنه و یکی هم در مطلق عتق
رقبة و تعدد مطلوب به این نحو ممکن و معقول است و محذوری
ندارد پس در این صورت تعارضی در کار نیست و قائل به دو حکم
می شویم

و اگر وحدت حکم را احراز کردیم ولی عرف این را استظهار کرده باشد در این جا قهراً بایستی یکی از این دو حکم درست باشد و چون ظهور قید در احترازیست أقوى است گفته می شود این مقدم میشود و قرینه بر تقیید و اراده مقید از مطلق می گردد لذا گفتند که اگر وحدت حکم احراز شود - ولو از باب استظهار- مطلق بر مقید حمل می شود .

اگر در وحدت و تعدد شک کردیم و نتوانستیم احراز کنیم همان بحث سابق رخ می دهد مثل شک در قرینیت می شود در اینجا حکم برای مقید ثابت میشود نه بیشتر و این در باب بدلی بودن دو حکم روشن است که یا وحدت احراز می شود و یا تعدد احراز میگردد و یا شک میشود و در دو صورت مقید ثابت می شود و در یک صورت دو حکم ثابت می شود یکی مقید و دیگری بر مطلق .

اما شق دوم یعنی در جایی که دو امر شمولی باشند این جا وحدت حکم و تعدد آن معنا ندارد چون وقتی شمولی شد هر فردی حکم خاص خودش را دارد مثل **(أکرم العالم)** و **(أکرم العالم الفقیه)** که چون اینجا حکم انحلالی است و برای اکرام عالم فقیه دو حکم معقول نیست پس یا باید مطلق قید بخورد و مراد از آن همان وجوب مقید باشد و یا از احترازیست قید در وجوب مقید رفع ید شود که البته احترازیست قیود اقتضای مفهوم کلی نمی کند و مقتضایش سالبه جزئی است که اگر قدر متیقن داشته باشد در ما عدای آن حجت است و معمولاً در این موارد گفته می شود که چون دو دلیل مثبتین هستند می شود به هر دو عمل شود و

لیکن این بر خلاف احترازیت قیود است لهذا در جائی که لازمه اطلاق الغاء آن قید باشد ، مطلق بر مقید حمل می شود و مثال های آن در بحث عام گذشت . و اگر نباشد به همان اندازه سالبه جزئیه از احترازیت قیود مطلق مقید می شود نه بیشتر و اگر قید قابل حمل بر افضیلت و انحاء آن باشد حکم مطلق ثابت می شود.

در این چهار قسم ملاک تقیید فرق می کند در تمام این چهار قسم ظهور در اطلاق منعقد نخواهد شد و در قسم اول و دوم نیازمند قواعد جمع عرفی نیستیم که شهید صدر^{رحمته} از آن به مصادرات تعبیر می کنند که عرف در جمع عرفی بین دو دلیل قبول می کند که تفصیل آن در بحث های تعارض ادله می آید .